

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

بهرام رحمانی
۰۷ می ۲۰۱۶

کابوس "امیرحسین فطانت"

زندانی افکار با وجدانی زخمی!

۱

دادگاه گروه دوازده نفره که به نام پرونده گلسرخی معروف شد، یکی از پرسر و صداترین دادگاه‌های نظامی حکومت شاه بود و دفاعیات گلسرخی و دانشیان و همراهان آن‌ها همچون عباس سماکار، طیفور بطحائی و دیگران، در سطح گسترده‌ای در رسانه‌های داخلی و خارجی بازتاب یافت، مرزهای ایران را شکافت و حتی به‌گوش افکار عمومی بخشی از مردم جهان نیز رسید.



هنوز هم با گذشت چهل سال که از اعدام کرامت دانشیان و خسرو گلسرخی می‌گذرد، دادگاه گروه ۱۲ نفره یکی از وقایع مهم تاریخی جامعه ما به‌شمار می‌آید. اما هر کس در این مورد نظر می‌دهد و نامی هم از امیرحسین فطانت به‌عنوان لودهنده این گروه می‌برد و او را خیانت‌کار می‌نامد؛ وی، بی‌درنگ جنجال به‌پا می‌کند و این سخن را خلاف واقعیت می‌شمارد.

پولیس مخفی حکومت پهلوی (ساواک) که پس از انقلاب ۱۳۵۷ و سرکوب این انقلاب، به‌حکومت اسلامی ایران به‌ارث رسید؛ ارگان مخوفی به‌شمار می‌آمد که دست شکنجه‌گران آن به‌خون هزاران بی‌کارگر و مبارز راه آزادی و سوسیالیسم آلوده بود؛ ارگانی که با زور و تهدید و سانسور و خفقان، چند دهه مردم حق‌طلب ما را به‌زنجیر حقارت و اسارت کشید که انواع شکنجه‌هایش آشکار بود. (در ضمیمه آخر این مطلب، به‌انواع شکنجه‌های هولناک ساواک اشاره شده است) طبعاً هر کس که به‌دام همکاری با ساواک می‌افتاد؛ (مانند آنچه که در چنبره وزارت اطلاعات حکومت اسلامی هم روی

می‌دهد)، به‌آسانی نمی‌توانست خود را از آن آلودگی و همکاری با حکومتی جنایت‌کار رها کند. از همین‌رو هم هست که امیرحسین فطانت و امثال او نیز، خود قربانی و عامل دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی حکومت‌ها می‌شوند و خیانت‌شان به‌عاملی آزاددهنده، حتی برای خود آن‌ها بدل می‌شود که افشاء و یا انتقاد از آن واکنشی عصبی را برای‌شان در پی دارد.

امیرحسین فطانت، چون پاسخی در برابر بحث من با عباس سماکار و مسائل و بررسی‌ها و واقعیت‌های روشنگرانه موجود در کتاب «پنهان در پشت خود»، نداشته است؛ صرفاً به‌پرخاشگری می‌پردازد. او آسمان و ریسمان را به‌هم می‌بافد تا بخش‌هایی از نوع و زمان همکاری خود با ساواک را باز هم پنهان کند. زیرا حتی خود او به‌هر شکلی که به‌این امر می‌نگرد راهی برای تیرئه از خطای سهمگین و وحشتناکی که مرتکب شده، نمی‌یابد. اما هر بار در این باره سخن می‌گوید در میان ناسزاهایش باز مطالبی چند پهلو و مبهم بیان می‌کند که مخاطب را با پرسش‌های تازه‌ای روبه‌رو می‌سازد.

در طول این چهار دهه که از این رویداد می‌گذرد، کسانی که مستقیماً با این پرونده و زندان و شکنجه سر و کار داشته‌اند و یا آنان که این واقعه تاریخی را از راه بررسی و تحلیل تاریخی، یا دیدن ف‌الم‌های آن دادگاه نظامی، گزارشات و دفاعیات تحسین‌برانگیز و جسورانه کرامت‌دانشیان و خسرو گل‌سرخ‌ی دنبال کرده‌اند به‌خوبی می‌دانند که امیرحسین فطانت در لو دادن گروه ۱۲ نفره با ساواک همکاری کرده است. از این‌رو، شاید دلیل سکونت آقای فطانت در یک مکان دورافتاده در امریکای لاتین این باشد که او، از واقعیت تلخ و قضاوت همگانی در این‌باره گریخته است.

فطانت تاکنون به‌پرسش درباره آغاز و نوع و مدت همکاریش با ساواک پاسخی سر راست و واقعی نداده است. به‌خصوص سؤال مهم این است هنگامی که گروه ۱۲ نفره در زندان‌ها در زیر شکنجه‌های هولناک ساواک قرار داشت که در سرانجام آن گل‌سرخ‌ی و دانشیان اعدام شدند او کجا بود و چه می‌کرد و بعد از آن تا مقطع انقلاب که از ایران گریخت چه همکاری‌های دیگری با ساواک داشته (چون طبیعی‌ست که او همکاری اش را با این سازمان قطع نکرده بود) و در رابطه با جنبش دانشجویی چه کسان دیگری را گیر انداخته است؟ کسانی که بدون آگاهی از نقش و احتمالاً جاسوسی او اسیر شکنجه و زندان شده‌اند.

او ادعا می‌کند که قرار بود ساواک او را بکشد. ادعا می‌کند؛ چون در دادگاه نام او ذکر شده ساواک در پی از بین بردنش بوده است. البته مدرک روشنی موجود نیست که در دادگاه این گروه، وابستگی دروغینش به‌سازمان چریک‌های فدائی ذکر شده باشد، بلکه از یک نفر سیزدهم (فراری) هم نام برده‌اند. اما به فرض نام بردن از او، گروه‌های مبارز (که از جاسوسی او خبر نداشتند) و یا ساواک چرا باید او را می‌کشتند؟ و واقعیت زمان هم نشان داد که ساواک او را نکشت و دیگران هم از سال ۱۳۵۴ به بعد که عباس سماکار و یوسف آلیاری در زندان کشف کردند که او جاسوس است به‌رازش پی بردند.

در عین حال، در رابطه با این پرونده زبان و قلم فطانت به‌شدت زمخت و اتهام‌زن و طلب‌کار است. از منظر روان‌شناسی، اغلب کسانی که به‌هر دلیلی با پولیس مخفی‌ها همکاری می‌کنند با خودشان جدل دارند و پرخاشگر و بددهن و هوچی می‌شوند؛ زیرا در برابر هر اعتراضی به‌کردارشان، پاسخی مستدل و منطقی ندارند که ارائه بدهند.

اما آیا این عذاب وجدان می‌تواند آنان را به درک واقعیت و اعتراف به‌کار ناشایستی که کرده‌اند وادارد؟

به‌نظر می‌رسد امیر فطانت، در واقعیت امروز هم هنوز پشت خود پنهان است. او، در داستان و یا واقعیت به لو دادن این گروه اقرار می‌کند، اما می‌کوشد هزار نوع توجیه غیرمنطقی و مظلوم‌نمایانه برای این عمل غیرقابل قبول بترشد. و وقتی کسی مثل عباس سماکار که با زیر و بم تمام این رویداد آشنا ست با ارائه شواهد و دلیل، واقعیت همه‌جانبه

همکاری او را با ساواک و پنهان‌کاری‌های آموزش را افشاء می‌کند، فطانت برمی‌آشوبد و خشمگین می‌شود و پیش‌نهاد تشکیل «کمیته حقیقت‌یاب» می‌دهد تا او «نماینده‌اش» را به این کمیسیون بفرستد.

عجب! در واقع امیرحسین فطانت به جای پاسخ ساده و سر راست و منطقی به پرسش‌ها و مطالبی که عباس سماکار مطرح کرده، سنگی به‌چاه می‌اندازد که یک عده باید جمع شوند بروند و آن را بیرون بیاورند.

من شخصاً در این رابطه می‌توانم این را بگویم که؛ به‌هیچ‌وجه با یک مناظره رودررو تلویزیونی و رادیویی با ایشان مخالفتی ندارم، ولی اگر امیر فطانت واقعاً می‌خواهد «حقیقت» روشن شود؛ چرا ابتداء به‌مسائل و پرسش‌هایی که در کتاب «پنهان در پشت خود» مطرح شده پاسخ روشن و بدون فرار از مطلب نمی‌دهد؟ فقط در این صورت است که اگر باز مناظره‌ای لازم شد می‌توان به‌آن تن داد، در غیر این صورت آیا باز ما درگیر طفره رفتن‌های ایشان و مغلطه‌کاری‌های کنونی اش نخواهیم بود؟

من (بهرام رحمانی)، پس از این‌که کتاب امیر فطانت به‌نام «یک فنجان چای بی‌موقع» را خواندم و با ریا و تهمت و تحقیر و گستاخی نویسنده، به‌خصوص برخورد تحقیرمیز او با کرامت دانشجویان مواجه شدم، به‌راستی از این همه ادعا و طلب‌کاری این جناب به‌حیرت فرورفتم. او به‌جای این که صادقانه به‌گناه خود اعتراف کند و از همه بخواهد که او را ببخشند، تازه پس از این همه سال باز به‌میدان آمده و کوشیده است با متهم کردن دانشجویان و غیرسیاسی بودن او و دیگران، توجیهی برای خطایش و حضور دوباره‌اش در اجتماع پیدا کند. ای کاش او ذره‌ای صداقت داشت تا ببیند که رفتار مردم آزادی‌خواه با او (که در عین خطا، قربانی هم هست) مانند رفتار با جنایت‌کاران ساواک و ساواما نخواهد بود.

برای من و عباس سماکار روشن‌گری درباره ادعاهای تازه فطانت که با آب و تاب در رسانه‌های وابسته به‌طیف سلطنت‌طلبان تبلیغ و ترویج می‌شد تا همکاری اش با این سازمان جنایت‌کار و رژیم پهلوی را توجیه کند امری کاملاً ضروری شد. از همین‌رو به مصاحبه در باره کتاب تازه امیر فطانت پرداختیم. پرسش و پاسخ‌های من و عباس سماکار چندبار تکرار شد تا سرانجام به‌انتشار کتاب «پنهان در پشت خود» رسید.

این کتاب را نشر ارزان در استکهلم منتشر کرد و به‌دلیل استقبال خوانندگان، دوبار پیاپی به‌چاپ رسید. خود، این معیاری بود که بدانیم این پرونده و دفاعیات جانانه دانشجویان و گلسرخی حتی پس از حدود چهل سال، هنوز جای روشن‌گری و بازخوانی دارد. به‌خصوص تعدادی از فعالان سیاسی و کارگری داخل ایران، از کانال‌های مختلف اعلام علاقه به خواندن این کتاب کردند و ما هم نسخه‌های کامپیوتری از آن را برای‌شان فرستادیم. سپس این کتاب حدود شش ماه پس از انتشار چاپی آن، در شبکه اینترنتی «اخبار روز» به‌عنوان پاورقی منتشر شد و بازتاب وسیعی یافت.

در همان روزها بود که من نخست امیل‌هایی از آقای امیرحسین فطانت دریافت کردم و سپس یادداشت‌های کوتاه زیر بین من و او رد و بدل شد:

از امیر فطانت

«آقای بهرام رحمانی، ماهیت شما برای من محرز است. با این حال فکر کردم خواندن این مقاله برایتان مفید باشد

<http://www.amirfetanat.com/blog/archives/#450-more>

موفق باشید»

از بهرام رحمانی

«آقای فطانت می‌گوئید این مطلب شما را مسؤول سایت اخبار روز چاپ نکرده، اما من این مطلب پر از ناسزا و دشنام شما را برای آقای سماکار فرستادم و ایشان هم بدون و کم و کاست و توضیحی، آن را در دیوار فیس بوکش منتشر کرد.»

امیر فطانت

«آقای رحمانی

اگر کتاب مرا خوانده بودید و بعد این نوشته را نوشته بودید ممکن بود برای این کلمات ارزشی قائل شوم. شما کتاب مرا نخوانده‌اید.
ممنون.»

از بهرام رحمانی

«آقای فطانت

اولا من کتاب شما را به‌دقت خواندم و با آقای سماکار مصاحبه کردم. به‌علاوه زیر و بم این پرونده را مانند همه وقایع تاریخی ایران به‌خوبی می‌شناسم. به‌علاوه همین لحن آمرانه و زشت شما که ارزشی برای یادداشت من نمی‌دهید، من هم اگر با زبان شما سخن بگویم باید خدمت‌تان عرض کنم که کتاب شما برای امثال من کم‌ترین ارزشی ندارد. شما نخست باید ادب یاد بگیرید و مثل همکاران‌تان ساواک برخورد نکنید. به‌نظر می‌رسد زبان و برخورد انسانی برای شما کاملاً غریبه است!»

از امیر فطانت

«با سلام

اگر دوستی شما با جناب سماکار ، آنچنان که از مصاحبه شما در "پنهان در پشت خود" نشان می‌دهد، از نوع رفاقت-های آنچنانی است، فکر کنم بهترین کار اینست که به ایشان توصیه کنید در تشکیل آن کمیته کذائی، که من هم نماینده خودم را در آن معرفی خواهم کرد کوشا باشد. از احساس مسؤولیت شما در این موضوع ممنونم اما فکر نمی‌کنم پیچیدگی‌های این پرونده کثیف با مصاحبه من و یا او با شما چیزی را روشن کند.
باز هم ممنون»

از بهرام رحمانی

«آقای فطانت من تلاش کردم با شما مانند انسان رفتار کنم اما به‌نظر می‌رسد شما به‌هیچ‌وجه ظرفیت و ماهیت چنین برخوردی را ندارید. شما رفتارهای غیرانسانی و زشت و اتهام‌زنی ساواک را به‌عنوان بازیچه‌شان خوب یاد گرفته‌اید. خواندن کتاب پس از تحریف و اتهام‌زنی و زشت و دروغین شما بیش از یک ساعت وقت نمی‌برد. شما همان موقع بازیچه ساواک سابق شدید و دست‌تان هم مانند ساواک به‌خون دانشیان‌ها و گسرخ‌ها آلوده است. به‌طوری که هنوز پس از گذشت حدود چهل سال از همکاری‌تان با ساواک، عذاب وجدان حس نمی‌کنید و یک مشت سخنان واهی برای تبرئه

خودتان ارائه می‌دهید. به عبارت دیگر، نخست شما باید در یک دادگاه بی‌طرف و آزاد دادگاهی شوید نه این که درباره عباس و طیفور و دانشیان و گل‌سرخ‌ی سخنی به‌زبان بیاورید. شما متهم هستید اما می‌خواهید در سکوی دادرسی و داخواهی قرار بگیرید. نیک می‌دانید که در شهر کوران زندگی نمی‌کنید و چشم و گوش جنبش انقلابی و سوسیالیستی ایران نمی‌خواهد در مبارزه علیه حکومت جهل و جنایت اسلامی و بازماندگان ساواک مخوف شاه و بازیچه‌های آن‌ها میدان مانور بدهد. خوب است شما در همان مخفی گاه چهل ساله‌تان بمانید برای خودتان هم بهتر است.

بدرود»

از امیر فطانت
«ممنون از نصایحتان
موفق باشید»

از بهرام رحمانی
«نه آقای فطانت
من به هیچ وجه قصد نصیحت شما و هر کس دیگری ندارم اما خواهش می‌کنم شما به همین یادداشت‌های کوتاهی که به‌من نوشتید (نگاه کنید که) چه‌قدر توهین‌آمیز است.
برای نمونه نوشته‌اید: «ماهیت شما برای من محرز است» آیا شما چه‌قدر مرا می‌شناسید که ماهیت من حالا خوب یا بد برای شما محرز باشد؟
یا «اگر دوستی شما با جناب سماکار، آن‌چنان که از مصاحبه شما در "پنهان در پشت خود" نشان می‌دهد، از نوع رفاقت‌های آن‌چنانی است»
نوشته‌اید «این پرونده کثیف!» منظورتان چه کسی کثیف است کار شاه و ساواک و هم‌فکرانش یا کار سماکار، بطاحی، و یا شما و...
«اگر کتاب مرا خوانده بودید و بعد این نوشته را نوشته بودید ممکن بود برای این کلمات ارزشی قائل شوم.»
...

از امیر فطانت
«جناب بهرام رحمانی
با تشکر و تبریک سال نو متوجه شدم شما با انجمن قلم و طبعاً با محافل دیگر اهل قلم مرتبط هستید. با اجازه سؤالی داشتم:
سایت اخبار روز که کتاب شما را به‌صورت پاورقی دارد منتشر می‌کند پاسخ من را به‌آقای سماکار منتشر نمی‌کند به‌بانه این که توهین است. خواهش می‌کنم هر دو متن مقاله من و کتاب خودتان را با هم مقایسه کنید تا متوجه شوید چه بهانه ابلهانه‌ای! متن زیر نامه من به‌آقای فواد تابان است، یک روشنفکر چپ.
سؤال من این است در موارد مشابه انجمن قلم و یا سایر محافل روشنفکری چگونه قضاوت می‌کنند؟

نامه به‌آقای فواد تابان

آقای فواد تابان سردبیر اخبار روز که اقدام به انتشار نوشته‌های عباس سماکار به صورت پاورقی در سایت خود نموده‌اند بدون احترام به حداقل مبانی حرفه‌ای روزنامه‌نگاری و احترام به حقوق فردی از درج پاسخ من خودداری نموده‌اند. برایشان این نامه را فرستادم:

جناب آقای فواد تابان

داشتم برای آشنائی بیشتر با شما ویدیوی سخنرانی شما در سالگرد قتل عام ۶۷ را نگاه می‌کردم و سوالی به نظرم رسید که البته احتیاج به پاسخ شما ندارم. بیشتر برای خودتان مطرح می‌کنم.

عرضم به حضورتان حضرتعالی سردبیر یک سایت اینترنتی هستید که مراجعین به آن تعدادی پیر و پاتال‌های هم سن و سال من و شما هستند. اگر جنابعالی پاسخ مرا منتشر نمی‌کنید و کامنت‌های مرا هم حذف می‌کنید به‌بانه تند و توهین آمیز بودن که فکر می‌کنم تنها توهین‌های انجام گرفته (بیشترم و مالیخولیائی) است در مقابل آن همه توهین‌های بی‌اساس سماکار به‌من... چطور و با کدام استدلال کشتارهای سال ۶۷ را محکوم می‌کنید. هر دو طرف حذف فزینی مخالف را انجام می‌دهید و شدت عمل هر کدام بسته به میزان قدرت هر کدام است. از خود می‌پرسم اگر قدرت داشتید شما با مخالفان چه می‌کردید؟»

از بهرام رحمانی

«آقای فطانت این سوال را از آقای تابان کرده‌اید و ایشان هم به شکل زیر جواب شما را در سایتشان درج کرده است:

«با سلام.

آقای فطانت. اخبار روز مایل به انتشار این جوابیه از جانب شما نیست. اولاً این مصاحبه هنوز پایان نیافته و دوم این که این جوابیه، شما بسیار تند و توهین آمیز است.

ما می‌توانیم یک پاسخ از شما را که حاوی توهین و دشنام نباشد منتشر کنیم. البته قطعاً انتشار این توضیح «در همان فضا» نخواهد بود.»

بنابراین چه لزومی دارد که این سوال را از من بپرسید؟ مگر من همکار و یا مسئولیتی در سایت ایشان دارم. آیا تاکنون دیده‌اید که حتی برای نمونه مطلبی از من در این سایت درج گردد؟»

از امیر فطانت

«جناب آقای رحمانی

این احتمالاً آخرین یادداشتی است که از من دریافت می‌کنید. خدمت شما عرض کنم که آقای سماکار بزرگترین اشتباه زندگی خود را با نوشتن این جزوه انجام داد. قصد داشتم پس از نوشتن یک فوجان... این دوره از زندگیم را مختومه اعلام کنم اما نوشته آقای سماکار باعث شد تا تمام تلاش خود را به کار گیرم تا روایت حقیقی تاریخی برای نسل آینده به جا بماند. هم من و هم آقای سماکار حقیقت را می‌دانیم اما یکی از ما دروغ می‌گوید. می‌دانم که کار سختی در پیش است. من با یک جریان سیاسی رودررو هستم و لشکر عظیم و نامرئی که حضرتعالی یک سرچوخه آن هستید و یک ذهنیت که جناب سماکار از خود و من و این ماجرا در طول چهار سال گذشته آفریده است اما من به عنوان یک ایرانی اجازه نخواهم داد تاریخ مملکت به این سادگی تحریف شود. برای شما می‌نویسم تا برای سماکار نقل قول کنید.

اولاً شناختن شما کار سختی نیست. ده‌ها مقاله و مصاحبه شما روی نت است. کار سختی نیست فهمیدن این که چه کسی پشت آن نوشته‌ها نشسته است.

ثانیاً مصاحبه شما با سماکار از نوع رفاقت های آنچنانیست. حضرتعالی بدون خواندن کتاب من با او مصاحبه می‌کنید. هیچکس در طول زندگی من لحظه‌ای را ندیده است که بخواهم ترحم کسی را جلب کنم. نمی‌دانم چگونه این نکته را برداشت کرده‌اید؟

آن پرونده پرونده کثیفست چون هیچکدام از بازیگران آن، چه در نقش قهرمان و چه ضد قهرمان از روی دادن آن خوشنود نیست به جز جناب سماکار و بطحائی که خون دانشیان و گل‌سرخ‌ی را دستاویز خود قهرمان سازی کردند. در پایان مجدداً اصرار می‌کنم که شما کتاب مرا نخوانده‌اید. اگر آن را خوانده بودید اصلاً ادبیات شما در مکاتبه با من فرق می‌کرد و اگر آن کتاب برای شما و امثال شما بی ارزش است اما برای نسل جوان و تاریخ حداقل سؤال برانگیز است. فکر می‌کنم مصاحبه ما همین قدر کافی باشد
از آشنائی با شما خوشوقت شدم»

از بهرام رحمانی

«جوابی کوتاه به فطانت

آقای فطانت سلام

به‌نظرم شما یک‌طرفه قاضی می‌روید و راضی و پیروز هم برمی‌گردید. شما چرا و چگونه فکر می‌کنید پس از گذشت چهل سال از این پرونده پر سر و صدای ایران، با نوشتن کتابی از سوی شما این پرونده بسته شود و دیگر کسی سخن نگوید. پرونده‌ای که هنوز نه تنها در میان هم سن و سال‌های شما، بلکه بین نیروی جوان تحصیل کرده امروزی نیز مطرح است. شما که چهل سال در سایه زندگی کرده‌اید چرا و به چه دلیل باید جامعه روشنفکر به‌ویژه نیروهای چپ، شما را باور کنند؟! آن هم نوشته‌هایت پر از دشنام و ناسزا و تحقیر است. آیا نوشته‌هایتان را با چشم انتقادی بازخوانی کرده‌اید؟ پیشنهاد کمیته حقیقت‌یاب داده‌اید. آیا شما که کرامت را به یک فنجان قهوه خوردن تنزل داده‌اید تحقیر انسانی انقلابی و کمونیستی که هنوز هم صدها هزار طرفدار دارد، نیست؟ آیا کرامت به این اندازه ساده‌انگار بود که اگر شما افتخار یک فنجان قهوه خوردن به‌ایشان نمی‌دادید پای شما به این پرونده کشیده نمی‌شد؟ اصولاً شما که به‌گفته خودت از طرح کرامت و رفقایش با خبر شدید چه کاری انجام دادید؟ چگونه و از چه راهی و چرا به‌همکاری با ساواک تن دادید؟ و ده‌ها سؤال از این قبیل. آیا بهترین راه این نیست که به‌جای تحقیر و توهین، صادقانه و با شهامت به‌جامعه اعلام کنید که نقش شما و ارتباطتان با مقامات ساواک و اعدام کرامت و خسرو و زندان‌های طولانی برای دیگر افراد این پرونده چی بود؟ به‌جای این که دست‌کم دچار عذاب وجدان شوید به‌کسانی چون عباس سماکار دشنام می‌دهید و کرامت را تحقیر می‌کنید آیا کسی شما را جدی می‌گیرد؟ آیا بهتر نیست آن هم در فضائی که قرار نیست نه کسی شما را به‌دادگاه ببرد و نه قرار است جرمی برای شما بریده شود اعمال گذشته‌تان مورد انتقاد قرار دهید و روشن‌گری کنید؟ بنابراین فقط در پیش وجدان انسانی خودتان جوابگو باشید و قاضی عادل اعمال خودتان باشید.

شاد باشید

بهرام رحمانی»

۷۳۷۸۰ - تاریخ انتشار: ۹ فروردین [حمل] ۱۳۹۵

(این یادداشت آخرین من هم به‌آقای فطانت ارسال شده و هم در بخش یادداشت‌های خوانندگان بخش ۵ کتاب «پنهان در پشت خود» در سایت اخبار روز، منتشر شده است)

ادامه دارد